

هفته نامه



رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

۵۳

سال دوم - شماره

پنجشنبه ۲۹ آبان ماه ۱۳۵۹

به شماره ۲۰ ریال

در این شماره:

چپ و گروگانگیری

نقد نظرات سازمان پیکار

پیکار و ظهور رونیونیسم در شوروی

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

خوزستان در بحبوحه جنگ

♦♦♦ ۹

چپ و کروگان گیری

ابعاد عوام فریبی

در ۱۳ آبان ۵۸، سفارت آمریکا به تصرف دانشجویان مسلمان پیرو خط امام "درآمد" و توده های "مردم"، "روحانیت مبارز" و برخی از نیروهای "پیشرو" هلهله کنان آغـاز "انقلاب دوم" را جشن گرفتند. ظاهراً تکانی جدید در سطح جامعه پدید آمد و همه چیز در ایران کن فیکون شد. بسیاری در این شادی زودگذر سهیم بودند. "روحانیت مبارز و ضد امپریالیست" که با در دست داشتن بندهای نامریی عبودیت - مذهب و سلسله مراتب آن - خود را از همان ابتدا سردمدار این "انقلاب" جدید میپنداشت و بر آن بود که با توسل به شعور کاذب مردم حاکمیت نحس خویش را "جاودانی" سازد و دیکتاتوری مطلقه اش را با توسل به همین توده های تحریک شده گسترش دهد؛ "مردم" که میپنداشتند شعار واقعی قبل از قیامشان "بعد از شاه نوبت آمریکا است" در حرکت "دانشجویان مسلمان" تجلی کرده است و در این راستا ره "رستگاری" و خلاصی از سیطره ی امپریالیسم جهانی را تصور می نمودند؛ و برخی از نیروهای چپ که فرصت را بـرای "افشاگری" - ولی در حقیقت نشان دادن ابتذال درک خود از وقایع سیاسی حاکم در جامعه - و "تعمیق جو ضد امپریالیستی" - یعنی شرکت در تحمیق توده ها - مفتنم می نمودند.

در ۱۳ آبان ۵۹، در سالگرد تسخیر سفارت، و در دومین سالروز واقعه، ۱۳ آبان روز کشتار دانش آموزان، باز "توده ها" - و این بار بمراتب در جمعیتی قلیل تر از گذشته - هلهله کنان به خیابان آمدند تا تـیـسـه مجلس شورای اسلامی در مورد آزادی کروگانها - که در حقیقت بازگشت بهمان شرایط قبل از ۱۳ آبان ۵۸ بود - را جشن بگیرند و تصمیم "قاطع" خود را برای ادامه ی مبارزه ی ضد

امپریالیستی به نمایش بگذارند. اما اینبار هیچ تحول جدیدی بوجود نیامد و ایران در حال جنگ کن فیکون نگردید. لیکن باز بسیاری در این شادی زودگذر سهیم بوده اند. "روحانیت مبارز و ضد امپریالیست" که اینبار بندهای نامرئی قدرتش - مذهب و سلسله مراتب آن - به بندهای مری سلطه ی دولتی تبدیل شده بود و آن بخش از چپ که در تحمیق توده ها فعالانسه شرکت کرده بود و خر سواری خرده بورژوازی کهنه کار ولی غیر مجرب گردیده بود. اما بسیاری دیگر نیز اندوهکین بودند: "مردم" که برای العین شاهد به بازی گرفتار احساساتشان توسط دولتمردان جدید بودند و آن بخش از چپ که وقایع یکساله نادرست بودن پندارهایشان را نشان داده بود ولی قدرت و بلوغ سیاسی لازم را برای انتقاد از خود نداشت، و ناچار از فرط خجلت سر به جیب خویش فرو برده بود.

وبدین سان تاریخ یکی از صحنه های کمدی تراژدی دیگر خود را بنمایش گذاشت و بسیاری از ایده ها را نه آن طور که خود در باره ی خود میگویند، بلکه همانطور که واقعیت دارند بنمایش گذاشت. سیر حوادث نشان داد که عملاً بین آن "روحانی مبارز" که زاویه دیدش از منفذ تنگ لوله ی آبریسق نیز تنگتر است و آن مارکسیستی که بجزمهای خویش چسبیده است هیچ تفاوت چشمگیری وجود ندارد و هر دو اینان علیرغم تفاوت های ظاهری از یک بستر طبیعی - خرده بورژوازی متزلزل - برمیخیزند و تحت نفوذ تلاطمهای این قشر به زندگی سیاسی خویش ادامه میدهند.

هنگامیکه جریان سفارت آمریکا اتفاق افتاد و بسیاری از جریانات چپ مبهـوت شعبده بازی های جدید "روحانیت مبارز و ضد

امپریالیست" و یا "کاست ضد خلقی" شده بودند، ذاعرا هشدارهای ما در مورد این "بازی جدید" گزارش‌هایی نداشت، اما

هنگامیکه ما در همان اوایل مطرح نمودیم که بجای خوابیدن مقابل در سفارت و برافراشتن شعار "دانشجویان خط امام افشا کنند، افشا کن" بیایند تنها "لیبرالها" و دولت موقت را افشا کرد بلکه باید علاوه بر آن این خیمه شب بازی را باید برای همان "مردم" روشن نمود، ما متهم به دوری از توده‌ها، ندیدن واقعیات و ثابت هم "تروتسکیسم" شدیم و شاید هم صدای کوچک ما در میان انبوه فراوان فریادها و در آن "لحظات خوش" آنقدر ضعیف بود که نارسا بنظر میرسید، ولی ماکه آموختیم که هرگاه از گفتن حقایق، حتی هنگامیکه گفتن حقایق بجان خریدن تکفیس‌سراز جانب چپ را بدنبال داشته باشد، کوتاه‌مشی نشمائیم، مواضعمان را آشکارا بیان نمودیم و امروز نیز ما خوشحالیم و این نه صرفاً از آنروست که هیأت حاکمه و چنانچه آن حدردا برای مردم افشا شده‌اند و نه صرفاً از آنرو است که تظاهراتی که از سالهای تسخیر سفارت و ارتقا دادن بنا بر تظاهراتی دروسی هیأت حاکمه محنت خود را بر مردم مبارزاتی نشان داده است بلکه بیشتر از این جهت است که برخورد یسه مسالهای "تسخیر سفارت" حداقل برای خودمان آزمون جدیدی در حذف سنت برخورد انتقادی نسبت به مسائل و حوادث سیاسی محیط پیرامون و مسائل جاری جنبش را بيمراه داشت. ما از این جهت خوشحالیم که در حد توان خود نه در تحمیل کرده‌ها شرکت کرده و نه به استقبال عوامفریبی آنها رفته بلکه بالعکس در افشای این خیمه شب بازی و نقاب‌های پنهان داشته‌ایم. گفتن این حقایق نه از آن جهت است که در پی آن که برای خود اعتبار و حیثیتی بسپاریم، بل برآنیم نشان دهیم که کمونیست دشمن هر نوع عوامفریبی بوده و عوامفریبان را با هر نیت که وارد میدان شوند افشا خواهند

نمود، و هیچگاه به دستاویزهایی مانند "خواست توده" و "تشدید مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" و غیره برای توجیه دنباله‌روی کشور کورانه‌ی خود از "مردم" متوسل نمیشوند و در مقابل ارباب سیاسی، به "خفقان" و نعل و وارونه زدن روی نمی‌آورند. شاید بنظر خوانندگان رها بی، گفتن این جملات در باب برخورد نقادانه‌ی کمونیستی نسبت به وقایع، جز بدیهیات باشد، اما ما ذیلاً با اشاره به مقالات مندرجه در نشریات برخی از سازمان‌های چپ و همچنین موضعگیری‌های آنان نشان خواهیم داد که عدول از این "اصول بدیهی" تا چه حد در جنبش چپ ایران رایج است، و جنبش چپ تا چه حد باید پالایش یابد تا بتواند در عرضه کردن روش صحیح برای مبارزه‌ی سیاسی موفق باشد.

عوامفریبی و شعور کاذب

کوتاه‌بینانه خواهد بود اگر حاکمیت دولتهای ستمگر طبقات حاکم در جوامع بشری را صرفاً در اشکال حقوقی، حاکمیت و ابزار سرکوب‌کنی این دولتها ببینیم. در حقیقت اجزاء تکوین یافته‌ی یک سیستم تنها با اعمال فشار و زور بمعنی فیزیکی آن، یعنی بکاربرد اسلحه و نیروهای انتظامی نیست که میتوانند به زندگی ننگین خویش ادامه دهند، بلکه باید علاوه بر آن با تکیه بر افکار عمومی و ارزشهای منتج از آن حاکمیت خویش را برای مردم تحت سلطه موجه جلوه دهد. هر شهروند باید واقعیتهای حقوقی، قضایی و انتظامی "دولت" را بمثابةی اجزایی که لازمه‌ی ادامه‌ی زندگی اجتماعی اوست دریابد تا بتواند وجود این "حاکمیت" برای خود "اجتناب‌ناپذیر" تصور نماید. در اینجا است که حاکمیت با توسل به عوامفریبی و دامن زدن به "شعور کاذب" مردم واقعیت خود را "الهی" و مطلق جامه میدهد. شدت مدت این "عوامفریبی" و موفقیت‌رزمیهای حاکم در دامن زدن به "شعور کاذب" بستگی به

ماه ۵۸ که هنوز بسیاری از نهادهای سرکوبگر رسمی و غیر رسمی پا نگرفته بودند، و افکار عمومی اجازه بکاربرد سریع و همه جانبه آن را نمیداد، بیش از هر چیز دیگر رژیم را بر آن میداشت که صرفاً به ارباب سیستماتیک بسنده نماید و علاوه بر آن و بعنوان محور اساسی به عوامفریبی متوسل گردد. شرایط مشخص تاریخی اسباب تسهیل حاکمیت را در این عوامفریبی فراهم مینمود: "رهبری مذهبی محبوب" و تجارب ۱۴۰۰ ساله "روحانیت" در خدمت این امر قرار میگرفت. تحجر مذهبی کارآشیش بمراتب بیش از ماشین جنگ زده دولتی بود. در حقیقت یکی از مهمترین "ویژگیهای" حاکمیت پس از قیام ... جناحهای مختلف آن - کوشش در راه خلق سلاح سیاسی مردم از شعارها پدید بود و بسیاری از نیروهای "چپ" در این مورد نه تنها غافلگیر شدند بلکه آگاهانه و پسانا آگاهانه و یا به بهانه‌های تعمیق مبارزه‌ی سیاسی بآن دامن زدند. تحلیل واقعه‌ی سفارت تنها از این زاویه - عوامفریبی رژیم برای تسلط سطره‌ی حاکمیتش - قابل ارزیابی است.

"تئوری عوامفریبی، چپ و عملکرد آن"

ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده‌بورژوازی، کمونیستها را متهم میکنند که آنها بسا اعتقاد به اصل "هدف وسیله را توجیه مینماید" از دست زدن بهیچ کاری کوتاهی نمینمایند. این شیادان قرن، ماکیاولیسم را مترادف با مارکسیسم قلمداد کرده و بر آن میتازند. هر چند خود اینان از هر ماکیاولیستی، ماکیاولیست تر هستند، معذراً بهانه‌هایی برای این شیادیهای خود در دست دارند. بهانه‌هایی که بسیاری از منحرفین جنبش کمونیستی بسا رایگان در اختیار آنان گذارده‌اند. ما به مثالیهای جهانی کاری نداریم، آنچه نیز که در گذشته بعنوان "پالودن ساحت مقدس جنبش کمونیستی از گرایشات خرده‌بورژوازی" از آن یاد میکردید را بکناری مینهیم و در اینجا صرفاً به تئوریه‌ها و عملکرد چپ در مورد اشغال سفارت آمریکا اشاره مینمائیم تا نشان دهیم

عوامل متعدد منجمله درجه‌ی رشد مبارزه‌ی طبقاتی و سیاسی جاری در آن جامعه، رشد مناسبات تولیدی و چگونگی بافت فرهنگ حاکم بر آن جامعه است. در حقیقت عوامفریبی و دامن زدن به "شعور کاذب" جزء لاینفک سطره‌ی طبقات حاکم در جوامع طبقاتی است (۱)

حال در جامعه‌ای مانند ایران که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در آن از رشد سالم و چشمگیری برخوردار نبوده است و بافت فرهنگی - مذهبی - فئودالی - بر آن استوار است، امکان موفقیت رژیم - عوامفریبی و نتیجتاً موجه جلوه دادن خویش بعنوان "دولت نماینده‌ی مردم" صند چندان میشود. محبوبیت مذهبی و سیاسی "رهبری" در میان "مردم"، وجود سلسله مراتب مذهبی که فقیه بزرگ را از طریق شبکه‌های وسیع مساجد و تکایا به "مردم" متصل مینماید و همچنین حاکمیت بلامنزاع بر رسانه‌های عمومی و وسایل ارتباط جمعی از جمله عواملی هستند که در جهت پیشبرد اهداف حاکمیت عمل مینمایند. اما مطلق انگاشتن درجه‌ی رشد مناسبات تولیدی بافت مذهبی و فرهنگی حاکم بر جامعه در چگونگی پیدایش شعور کاذب، همانا نادیده گرفتن اهمیت مبارزه‌ی سیاسی است که امروز در جامعه ما در جریان است. درست است که این مبارزه‌ی سیاسی هنوز بطور کامل از مجاری مشخص طبقاتی خودصورت نمیگردد ولی همبستن وجود تلاطم انقلابی در جامعه خود مفهومی است که میتوان از طریق آن علیه کوششهای مکرر حاکمیت در عوامفریبی مردم - ارباب سیاسی آنان - و گسترش سطره‌ی حاکمیتش مبارزه نمود. پر واضح است که ارباب توده‌ها توسط حاکمیت در جامعه‌ی پرنظامی مانند ایران نه صرفاً از مجاری بوروکراتیک و بکار بردن قوه‌ی قهریه امکان پذیر است بلکه عمدتاً در کوشش رژیم در عوامفریبی و در اینجا بمعنی مشخص آن خلق سلاح توده‌ها از شعارهای مبارزاتی‌شان است. این شرایط بویژه در آستان

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی

که حملات این شیادان به "مارکسیسم" و "پاسا" بهتر بگوییم مارکسیسم اینگونه جریانسات چندان نیز بی اساس نیست. و ما در اینس اشاره‌ی مختصر دو جریان سیاسی را مد نظر داریم یکی "راه کارگر" که علنا محتایین این تئوری - تئوری عوامفریبی - رامیپذیرد و سازمان چریکهای فدایی خلق (۲) که براستی کوتاه‌بینانه بدشمال پراتیک این تئوری روان است.

راه کارگر در اولین شماره‌ی نشریه‌ی خود مورخه پنجمشنبه ۱۸ آذر ۵۸ درمورد "تسخیر سفارت" مینویسد:

"کمونیستها باید بپذیرند که حتی عوامفریبی ضد امپریالیستی بهتر از عوامفریبی ضد کمونیستی است." "راه کارگر در مقدمه‌ی همین مقاله به بهره برداری "کاست حکومتی" از واقعه‌ی سفارت اشاره میکند (هر چند در شماره‌های بعد این حرکت را بعنوان حرکتی حتی ضد آقایی بهشتی تفسیر مینماید و ما بدان خواهیسه پرداخت) اما با آنکه معترف است این واقعه مورد بهره‌برداری کاست حکومتی قرار گرفته است در ارزیابی مارکسیستی اش !! نمیتواند از پذیرفتن این حقیقت !! طفره برود که "عوامفریبی ضد امپریالیستی بهتر از عوامفریبی ضد کمونیستی است" ! شاید امرار راه کارگر برای پذیرفتن این امر از جانب کمونیستها این باشد که میخواهد ثابت کند حتی واژه‌ی عوامفریبی نیز یک واژه‌ی طبقاتی است و میتواند توسط کمونیستها نیز بکار گرفته شود و شاید نیز بر آن است که متدولوژی جدیدی در برخورد به واقعات - امر واقع - را نشان دهد. یعنی به کمونیستهای "میلن" ما بگوید که باید اشغال سفارت را بفال بیک گرفت و آنرا گامی در راه مبارزه‌ی ضد امپریالیستی دانست. از فحوا‌ی نوشته‌های راه کارگر چنین بر میآید که هدفش شق آخر است و برای توجیه تئوریک این هدف نه تنها باید "دانشجویان مسلمان

پیرو خط امام" بعنوان کلیتی مستقل از "کاست حکومتی"، "حزب حاکم" و "جناح لیبرال"، و جناحین حاکم نه بعنوان سردمدار این معرکه بلکه بعنوان "بهره‌برداران" از این موج جدید مبارزه‌ی ضد امپریالیستی تلقی شوند، بلکه مبارزه‌ی "مردم" بعد از اشغال سفارت امریکا هم باید بعنوان یک واقعه‌ی انقلابی تصویر گردد! تا راه کارگر بتواند به این نتیجه‌گیری مهم برسد که:

"کمونیستها نباید بدلیل حضور عوامفریبان در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی مردم، از آن کناره بگیرند."

(راه کارگر شماره‌ی ۱) (تاکیدازماست) و برای شرکت در عوامفریبی مردم از آن را بطور ناخودآگاه در تحکیم رژیم حاکم برای خود مجوز تئوریک دست و پا نمایند. امکانات توضیح تئوریک "راه کارگر" برای نشان دادن استقلال "دانشجویان پیرو خط امام" از حاکمیت در ابتدا همچون مساله‌ای بنظر میرسد. چون نه تنها در هیچکدام از نوشته‌های "راه کارگر" توضیحی پیرامون ارتباط اینان با حاکمیت بچشم نمیخورد بلکه تلویحا به حرکت مستقل آنان اشاره میشود باین عبارات توجه کنید:

"توده‌های زحمتکش چرا از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی با تمام نیرو پشتیبانی میکنند؟ زحمتکشان ما امروز بهمان دلیل بمبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد امریکایی بر میخیزند که خلق ستمدیده‌ی ما در سرتاسر نیم قرن خونین گذشته با امپریالیسم و خاندان مزدورپهلوی مبارزه کرده است. توده‌ها امروز بهاین دلیل از اشغال سفارت امریکا پشتیبانی میکنند که سال گذشته به بانکهای امریکایی و امپریالیستی حمله میکردند."

(راه کارگر شماره‌ی ۱) (تاکیدازماست) کافیت به کاربرد قید زمانی امروز در اشاره به "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد امریکایی"

و "اشغال سفارت آمریکا" توجه کنید تسلیم
کوچکترین درنگی در اینکه راه کارگر-
"دانشجویان مسلمان پیرو خط امام" را جسدا
از حاکمیت تصور میکند نکنید، و یا اگر سر
باز نیز در این مورد شکی است عبارات زیر
توجه کنید:

"رهبران این حزب (مقصود "راه کارگر"
حزب جمهوری اسلامی است) بیشتر پسین
مدمه را از اشغال سفارت آمریکا
متحمل شده‌اند. دکتر بهشتی دبیرکل
این حزب شدیداً مورد انتقاد دانشجویان
پیرو خط امام بود (وفقاً اینرا از کجا
میگویند ما نمیدانیم!!) (وضع کرداد-
تندگان این حزب (مخصوصاً بعد از
انتخابات ریاست جمهوری) آنچنان خراب
شد، که بهشتی که در نماز جمعه بسه
بیانه‌های امنیتی شرکت نمیکرد، تمام
جلال و جبروت خود را کنار گذاشت و
بعنوان یک سخنران دوره‌گرد در این
مسجد در آن حسینه و دانشگاه کوشید
شرکت خود را در ساخت و پاختهای قبل
از قیام توجیه کند."

(راه کارگر شماره‌ی ۱۹ - تاکیدا زماست)
بهر حال از نظر "راه کارگر" روشن است کسه
اشغال سفارت جزء برنامه‌ی لیبرالها هم نبوده
است. "کاست حکومتی" راه کارگر نیز نه تنها
باین دلیل که بعد از قیام دیگر ضد خلقی
بود (تا ۲۱ بهمن جزء خلق و از ۲۲ بهمن ضد
خلق، واقعا باید بر این مارکسیسم درود
فرستاد!):

"یک کاست حکومتی که از دورن خلق بهر
خاسته و به مقتضای حکومت کردن بهر
همان خلق و در جهت خفه کردن
انقلاب او به ضد خلق تبدیل شده است."
(راه کارگر شماره‌ی ۱۹ ضمیمه) (تاکید
از ماست)

نمی‌تواند امروز مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را دامن
برند بلکه حزب وابسته‌ها و نیز چنان در جویان
سفارت مدمه دید که بناچار دبیرکلش سخنران

دوره‌گرد شد، پس تنها نتیجه‌ای که میتوان از
این احکام استنباط نمود اینست که "دانشجویان
مسلمان پیرو خط امام" جریانی مستقل نیست،
جریانی که چون پرولتری نیست حتما خرده‌بور-
ژوازی است. آنهم خرده‌بورژوازی زرنگی که
از پس عیای احمدآقا و خوشینی‌ها بیکیاره در
۱۳ آبان لانه‌ی جاسوسی را فتح مینمایند و
خواهان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی میگردند.
مبارزه‌ای که اصل و درخور دفاع است.

"ما از همان ابتدای تسخیر سفارت امر-
یکا ضمن افشاکری علیه عوامفریبی و
عدم امانت کاست حاکم در تظاهرات
مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و پرده‌گرفتن
از اهداف گوناگون آن در این مبارز
نهایی با برجستگی و صراحت تمام بر
امانت مبارزه‌ی ضد امپریالیستی
(و از جمله خرده‌بورژوازی) تاکید
کرده‌ایم.

(ضمیمه‌ی راه کارگر شماره‌ی ۱۹ - تاکید
از ماست)

در ابتدای این بخش گفتیم که توضیح بعس-
توریک "استقلال دانشجویان مسلمان پیرو خط
امام" از حاکمیت توسط "راه کارگر" مشکل
بنظر میرسد. اما در واقع دیدیم که "راه
کارگر" براحقی توانست از جدیه‌ی مارکسری
تئوریکش، از خوشینی‌ها خرده‌بورژوازی اصل
بسازد که در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی اصل
شرکت میکند و برای موجه جلوه دادن تئوریهای
مشعشع‌اش یک دروغ کوچک نیز میگویند. و آن
اینکه حزب جمهوری اسلامی "شدیدترین ضربات"
را از اشغال سفارت آمریکا متحمل شد و برای
اینکه "دروغ کوچک" را نیز موجه جلوه نماید،
راسپوتین را به هیئت یک سخنران سرگردان
در می‌آورد. و تمام اینها در ارائه‌ی یک
متدولژی انجام میگیرد که منشاء آن اینست:
"عوامفریبی ضد امپریالیستی را بهتر از عوامفری-
ب ضد کمونیستی است" از اینرو بخودج-
نمیدهد و یا بهتر بگوئیم بخاطر محضورات
ایدئولوژیک نمیتواند بخود جرات دهد که

بگوید عوامفریبی! عوامفریبی است "فلسفه امپریالیستی" و "ضد کمونیستی" ندارد و هر دو در خدمت تقویت حاکمیت موجود است. از اینرو گزاره‌گویی نخواهد بود که تئوسوری "عوامفریبی ضد امپریالیستی بهتر از عوامفریبی ضد کمونیستی" "راه کارگر" را یک تئوسوری عوامفریبانه در دنباله‌روی کورکورانه از حاکمیت بدانیم. ما در اینجا این مسأله که اساس این بینش چیست (در رویزیونیسم حاکم بر "راه کارگر" و یا مرعوب شدن آنسان از فریادهای نوده‌ها) را بکنار می‌گذاریم و تحلیل این نوع نگرش به مسائل سیاسی را به هنگامی دیگر موکول می‌نمائیم. اما امروز که یکسال از این "مبارزه‌ی ضد امپریالیستی" می‌گذرد و بسیاری از نتایج آن روشن گردیده است. دیگر چشم بصیرتی نمی‌خواهد تا ببیند که "حزب جمهوری اسلامی" بیشترین خدمات را متحمل شده است و دبیرکل آن سرگسردان نیست بلکه خرم‌مراد خود را از پل گذرانسته است، ما از رفقای "راه کارگر" می‌پرسیم که آیا بخود این جرات را می‌دهید که بمردم بگوئید که ما نیز عوامفریبی کرده‌ایم و ما نیز در آن خوابا شدنی‌های بی حاصل شما مقابل در سفارت سهیم بوده‌ایم؟! مانعی ندارد، شما هم بگوئید که "عوامفریبی ضد امپریالیستی" کرده‌ایم، این جرات اشتقاق را داشته باشید تا به مردم یاد بدهید که از تجارب بیا موز-ندا بمردم بگوئید ما یک دروغ کوچک شیز در مورد "بختی" تهیه‌ایم آن نیز با حسن نیت بوده است! بگوئید محضورات دنوریک ما ایجاب کرد که بیز خوشینی‌ها و بهشتی‌ها فاصله قائل شویم ولی امروز بعد از یکسال به اشتباهان پی برده‌ایم و دیگر مردم از اصالت آنها نخواهیم زد! بفرحان تا دیر نشده است بگوئید و با تئوری عوامفریبی خود خدا حافظی نماییه. هر چند شعار دفاع از میهن امروزیتان از همان متدولوز، نشات میگردد اما هنوز فرصت دارید.

اما اگر "راه کارگر" پراوتیک سیاسی خودش را عوامفریبانه تئوریزه میکرد و حداقل این زحمت را برای خود قائل میشد، "فداشیان خلق" که گویی اساسا با "تئوری" و "عقل سلیم" دشمنی و خصومت خاصی دارند، این زحمت را بخود نیز نمی‌دهند و یکشبه بر حسب مقتضیات روز تغییر موضع می‌دهند. بهروز مواضع آشکارا راست‌روانه‌ی آنان دیگر امروز عیانتر از آنست که قابل افشاء باشد و ما در اینجا صرفا برای یادآوری بعد عوامفریبی فداشیان آنهم در لحظه‌ای بسیار مهم از حیات سیاسی جنبش به دو تحلیل کاملاً متضاد فداشیان یکی در ابتدای اشغال سفارت و یکی چندروز بعد از اشغال سفارت اشاره می‌نماییم تا نشان دهیم که "پراوتیک" "تئوری عوامفریبی" تا چه اندازه در بعضی از نیروهای سیاسی جنبش چپ نفوذ دارد. همین اشاره‌ی کوتاه ما را از توضیح بیشتر بی نیاز خواهد نمود.

فداشیان در اعلامیه‌ی ۵۸/۸/۱۴ سازمان تسخیر سفارت را "عمل خودبرانگیخته‌ی توده‌ها اعلام کرد." و بعد از جمع آوری سریع این اعلامیه توسط پیشگام در ضمیمه‌ی کار ۵۲ نوشت: "ما در اعلامیه‌ی ۱۴ آبان خود در تشریح جریان تسخیر سفارت آمریکا دچار خطای جدی شدیم و حرکتی را که از جانب این بخش از دستگاه روحانیت برای تطبیق حرکت خود با منافع واقعی خرده‌بورژوازی به منظور حفظ موقعیت حاکمیت در برابر لیبرالها و بین توده‌ها صورت گرفته بود یک حرکت خودانگیخته‌ی توده‌ای قلمداد کردیم. این تصویر تلاش خرده‌بورژوازی را همان خسروش انقلابی توده‌ها می‌شمارد و مرز بین آنان و حرکت خودانگیخته‌ی توده‌ای را مخدوش میکند.

(ضمیمه‌ی کار ۳۵)

و برای اثبات این فرضیه مینویسد:

"جنبش گسترده‌ی میهن ما از همان آغاز

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه‌داری نیست

منافع تنگ نظرانه و ضد کارگری و ضد توده‌ای خود یکی از شعارها را مورد سوءاستفاده قرار داده‌اند...

"... قشریون میکوشند مبارزه‌شان را با حاکمیت امپریالیسم که هدف آن استقرار ولایت فقیه است همان مبارزه‌ی ضد امپریالیستی کارگران و زحمتکشان... جا بزنند و از این طریق بار دیگر نیروی آنها را به خدمت آمال خود درآورند. تبلیغات و حرکات ضد امپریالیستی کنونی روحانیت تنها بر اساس تاثیرات متقابل حرکات ضد امپریالیستی خرده‌بورژوازی تمالیل قشریون برای استقرار ولایت فقیه قابل بررسی است."

و سپس در قطعنامه‌ی ۴ آذر که بمناسبت میتینگ "فدائیان خلق" در پشتیبانی از تسخیر لانه‌ی جاسوسی برگزار شد میخوانیم:

"ما اقدامات ضد امپریالیستی روحانیت مبارز و در رأس آن آیت‌الله خمینی را تائید و در برابر دشمن مشترک از آن پشتیبانی میکنیم."

ما توضیح این تناقض‌گویی را بعهده‌ی خود فدائیان میگذاریم، اما برای ما روشن است که آن سیاست پراگماتیستی که نتوانند "مانورهای" این چنین مبتذل را دریابد راهی جز دنباله‌روی از حاکمیت نخواهد داشت و نتیجتاً نیز آگاهانه یا ناآگاهانه در تحمیل و فریب توده‌شرکت خواهد کرد. و بدینسان نیروهای بی مانند "راه کارگر" و "فدائیان" این "نیروهای پیشرو" که متصورا میبایست توده‌ها را آگاه سازد نیز یکسال هلهله‌کنان و شادی‌کنان تبدیل به غروسکهای کوکی خیمه‌شب‌بازی شدند که سر نخ آن در جای دیگر بود، درجایی که بسیاری آنرا ندیدند یا نخواستند و حتی نتوانستند که ببینند و به انواع توجیهات مبتذل متوسل شدند، و حاصلش امروز اعراب توده‌ها و خلق سلاح توده‌ها از شعارهای

در جهت قطع سلطه‌ی امپریالیسم سیر میکرد و این هدف پیوسته بطور عمده سمت مبارزه‌ی مردم میهن ما را تعیین میکرد. قشریون حاکم با سازش‌ناپذیری‌ای که در پیشبرد شعار مرگ بر شاه از خود نشان دادند، توده‌ها را تحسنت‌ناشیر قرار داده و سازشکاری خود را در برابر امپریالیسم یعنی در پیشبرد مبارزه برای براندازی سیستم سرمایه‌داری وابسته لاپوشانی کردند. از سوی دیگر یکی از اهداف جنبش توده‌های میهن ما برانداختن دیکتاتوری و تحقق آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک بود. این ستمگری ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری که از هم تفکیک‌ناپذیر میباشند بسی قدرتمندتر از آن بود که توسط سلطه‌جویان سازشکار نادیده شود. لذا جنگ قدرتی که میان دو جناح هیات حاکمه بر سر قبضه‌ی قدرت برپا شد از همان آغاز با فریبکاری‌های گوناگون جهت بهره‌گیری از شعار توده‌ها و از نیروی آنان همراه بود. لیبرالها با استفاده از خواست‌های دمکراتیک جنبش سمت‌گیری فده‌دیکتاتوری و ضد استبدادی مبارزه و از طریق تحریف این خواستها در چهار چوب شعارهای انحرافی و گول‌زننده‌ی خود کوشیدند تا خود را مدافع آزادی قلمداد نموده و وانمود کنند که به اهداف ضد دیکتاتوری جنبش عمیقاً پای بندند... از آن سو قشریون مرتجع سعی کردند که شعارهای ضد امپریالیستی جنبش را علیه‌رغم خواست مردم که برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است در خدمت تاسیس و تحکیم ولایت فقیه و سیستم بغایت ارتجاعی خلافت درآورند... بنابراین ما شاهد میکنیم که چگونه‌ای مضحک شعار توده‌ها میان لیبرالها و قشریون تقسیم شده و هر یک مطابق

چپ و کروناگیری...

واقعاً ضد امپریالیستی اشان است. قضاوت تاریخ همیشه با قضاوت همراه است، و هنگامی که به قضاوت در مورد این بخش از چپ بنشینند بی شک از آنان بعنوان ملعبه‌های دست زیرکترین آخوندهای جهان نام خواهد برد.

پاورقی

(۱) برای توضیح مفصل‌تر این مقوله به مقاله شعور کاذب و توسل رژیم بآن در رهاغی شماره ۱۸ مورخه ۱۳۵۸/۱۰/۱۸ مراجعه نمائید.

خروستان...

انقلابی و مترقی است که در بین آوارگان جنگ در این دوشهر فعالیت نموده و از طرق ممکنه به بسیج و سازماندهی آنان پرداختند.

انتخابات ریاست...

حضور نیروهای داوطلب کوبایی در آنکولوشکست، نیروهای دست‌نشاندهی امپریالیسم استغلاهی تبلیغاتی کرده و علاوه بر اینکه در برابر تلاش بودجه‌ی نظامی مقاومت میکردند، خواهان افزایش آن نیز بودند. در ضمن انقلاب ایران نیز زمینه‌ی مناسبی را برای تعرض سیاسی و اقتصادی انحصارات نفتی و نظامی فراهم آورد. کمپانی‌های نفتی به بهانه‌ی اعتصاب کارگران نفت در ایران و خطر تقلیل عرضه‌ی نفت در بازار جهانی با وجود ذخیره‌ی چندین ماهه در کشورهای امپریالیستی به افزایش قیمت مواد نفتی پرداختند و سبب افزایش فشار تورمی گشتند. انحصارات نظامی که از دست رفتن شاه و آن‌خوان یقما بسیار گران برایشان تمام شده بود، سیاست حقوق بشیر کارتر را مشرک این امر دانسته آنرا محکوم میکردند.

ادامه دارد

تشدید اختناق و انتشار "رهاغی"

با شروع جنگ ایران و عراق، هیئات حاکم‌ی ارتجاعی اعمال سرکوب و اختناق را تشدید نموده است.

در همین رابطه امکانات ما برای چاپ منظم "رهاغی" بشکل گذشته محدودترگشته و تاخیر در چاپ شماره‌های اخیر نیز به همین دلیل بوده است. از آنجا که توقف انتشار رهاغی را تارفع این محدودیتها بهیچوجه جایز نمیدانیم، لذا از این پس، تا به شعور رسیدن تلاش ما برای رفع این محدودیت، رهاغی با چاپی نامرغوبتر عرضه خواهد شد.

از هواداران سازمان می‌خواهیم تا با کوشش در جهت تکثیر و پخش رهاغی، همچون گذشته، ما را یاری نمایند.

چند پاسخ...

می‌آزد و ناگهان "راه کارگر" مدافع "دفاع از میهن" میگردد و انتقاد شدید به هیئات حاکمه را صلاح نمیداند. در حقیقت پراتیک مشخص جنگ راستای حرکت این جریان را درپروست تاریخی تعیین مینماید. آیا با این موضع و پراتیک جدید "راه کارگر" بیرامون مسالهی جنگ میتواند با این جریان "اتحاد عمل" حول این مسالهی مشخص را سازمان داد. پاسخ ما در این مورد مشخص منفی است.

نقد نظرات پیکار...

را به حزب پرژوا- روبریونیست، و چین سوسیالیستی را به چین سرمایه-داری تبدیل نمودند.... ("پیکار" ۷۵) و چنین است شمه‌ای از افاضات پیکار!

(ادامه دارد)

قسمت سوم

نقدی بر نظرات سازمان پیکار

و ظهور رویزیونیسم در شوروی

نشان خواهیم داد که "پیکار" هیچ پیک را تشخیص نمیدهد و جملات و اصطلاحاتی را بسودن درک معانی آن وبدون برخورداری حتی مختصر از متدولوژی مارکسیستی بهم میافزود و در نهایت هم کما اینکه فتح خیبر کرده است، دشنامی نشمار "شکاگان" که حاضر نیستند بدین درجه از ابتذال سقوط کنند، میکند.

۱- رویزیونیسم چیست

لنین در باره ی خصوصیت و منشاء پیدایش رویزیونیستها در زمان خود مطالبی نوشته است که مطالعه ی این نوشته ها و "نقل" آنها اکنون از عهده ی هر طفلی بر می آید. اما باید طفلی بی نهایت بی استعداد بود تا حتی نفهمید منظور لنین از رویزیونیسم و پیدایش آن در غرب چیزی سوای پیدایش رویزیونیسم در جامعه ی کنونی شوروی بوده است. باید بطور غیرقابل علاجی متحجر بود تا نفهمید که منشا رویزیونیسم در جوامع سرمایه داری پیشرفته (در زمان لنین) و یک جامعه با اصطلاح سوسیالیستی دو چیز متفاوت است. پیکار مینویسد:

"رویزیونیسم محصول دوران گنبدیگ سرمایه داری یعنی مرحله ی امپریالیسم میباشد. رویزیونیسم شکلی از ایدئولوژی بورژوازی است."

("پیکار" ۴۹)

و یا

"رویزیونیسم و اپورتونیسم زائیده ی امپریالیسم است. امپریالیسم سرمایه داری طفلی و یا در حقیقت

در شماره ی پیش نشان دادیم که "اندیشه ی مائوتسه دون" و یا بگفته ی "پیکار" "انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم" در ارائه و طرح تئور "سوسیال امپریالیسم" نه از میانی علمی و تحلیل ماهیت جامعه ی شوروی، بلکه از منافع ناسیونالیستی چین حرکت کرده است و این کشور که تا سالها پس از "گودتای خروچفس" از وی تحلیل میکرد و راه او را منطقی بر اصول لنینی میدانست، پس از تغییر استراتژی شوروی در رابطه با جذب آسیا، آرام آرام کشف کرد که شوروی براه سرمایه داری رفته است و کذا.

در همان شماره ذکر کردیم که ما خود شوروی را کشوری سوسیالیستی نمیدانیم و معتقدیم که وظیفه ی جنبش کمونیستی است که با مطالعه و تحلیل و نه با شعاردهی و حرکت از منافع تنگ نظرانه ی ناسیونالیستی، مناسبات تولیدی را در این جامعه که تحت سلطه ی یک حزب رویزیونیستی تمام عیار واقع است تبیین نماید.

ما میگوئیم مناسبات تولیدی را در جامعه ای که حزب حاکم و فعال مائشاه آن یک حزب رویزیونیستی است باید تبیین کرد. در اینجا بنظر میرسد که تشخیص و تحلیل چند نکته شرط تبیین است:

۱- رویزیونیسم چیست

۲- مناسبات تولیدی چیست

۳- رابطه ی ماهیت دولت و ماهیت جامعه چیست
بنظر میرسد که لاقط پاره ای از این نکات برای همه ی کمونیستها روشن باشد ولی در زیر

گندیدگی میباشد. از جمله تیلورات این گندیدگی بوجود آمدن یک قشر تنزیل بگیر و دولت تنزیل خوار است که با صدور سرمایه به کشورهای دیگر مدها میلیون نفر از خلقهای جهان را غارت میکند.

... مافوق سود امپریالیستی سرمنشأ است که رویزیونیسم را هستی میبخشد و بنابراین رویزیونیسم زائیده امپریالیسم میباشد. ("پیکار" ۵۲)

این خلاصه تفکر "پیکار" در مورد منشأ رویزیونیسم است. کلمات و جملاتی که از اینجا و آنجا بدون ذکر مآخذ و یا با ذکر مآخذ از لنین بهاریت گرفته شده و بصورت بیگانهای به آنها قافیه داده شده است. با اینهمه اینجا به چه معناست؟ آیا اساساً "پیکار" فهمیده که چه میگوید؟ آیا "پیکار" متوجه شده است که منظور لنین، پیدایش رویزیونیسم در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، کشورهای امپریالیستی بوده است؟ بنابراین منطق "پیکار" ما باید نتیجه بگیریم که:

"قبل از بوجود آمدن رویزیونیسمها در شوروی، سرمایه داری در این کشور توسعه یافته و به مرحله گندیدگی رسیده و یک قشر تنزیل بگیر و دولت تنزیل خوار بوجود آورده که مافوق سود امپریالیستی را به جیب زده و سرانجام فرزندان حرامزاده اش یعنی رویزیونیستهای سوسیال امپریالیست را بار آورده است."

بسیار خوب بنابر این "منطق":

شوروی قبل از بر سر کار آمدن رویزیونیستها، امپریالیستی بوده و رفیق استالین از مافوق امپریالیستی نزول میخورده و کمی هم به خروچف میداده است.

متأسفانه هیچ نتیجه دیگری جز همین خزعبلات از تئوریهای "پیکار" نمیتوانیم بدست آوریم. هنگامیکه عده ای ندانند و

وقت آنرا نداشته باشند که هنگام نقل قول از لنین لااقل بفهمند او درباره ی چه چیز سخن میگفته و صرفاً در فیشهای لنین دنبال کلمه ی "رویزیونیسم" نگردند تا مشکلشان را "حل" کند، نتیجه ای جز این غایبشان نمیشود. رفقا! بحث درباره ی منشأ رویزیونیسم در شوروی است، در شوروی بگفته ی شما سوسیالیست در جامعه ی بی طبقه ی استالین (!) دولت تنزیل خوار و قشر تنزیل بگیر و مافوق سود امپریالیستی دیگر چیست. اینجا را برای که سر هم میکنید؟ آیا هدفشان کج کردن مردم است یا خود نمیدانید چه میگویید؟ و بالاخره رفقا! باید توضیح دهید که اول مرغ بود یا تخم مرغ! از این نقل قول شما قسمت اول را باور کنیم یا قسمت دوم را:

"شوروی سوسیالیستی لنین و استالین، بدنبال استقرار رویزیونیسم خروچفیی ((خیال میکردیم رویزیونیسم در مرحله ی گندیدگی سرمایه داری پیسدا میشود!)) بر دستگاه حزبی و دولتی و استقرار سرمایه داری انحصاری دولتی به کشوری امپریالیستی تبدیل میگردد." ("پیکار" ۶۷)

نفهمیدیم چه شد. بجای "مرحله ی گندیدگی سرمایه داری" اینجا "شوروی سوسیالیستی" رویزیونیسم را زائید و از جاش اینکس امپریالیسم را زائید ماد خود را زائید. امپریالیسم را؟!

آیا رفقا مجبورند "تحلیل" بدهند؟ آیا عیبی دارد اگر در مورد منشأ رویزیونیسم در شوروی چیزی نمیدانند به صراحت بگویند؟ نمیدانیم. بنظر میرسد در منطق "پیکار" نمیشود گفت "نمیدانیم".

این خلاف مصلحت است. "اتوریته ی رهبری فرو میریزد. بقول خودشان باعث "شکاکیت" توده ها میشود. بیچاره توده ها، مارکس میگفت در همه چیز شک کن. "پیکار" میترسد توده ها در همه دانی رهبری شک کنند. باید چیزی بخورند آنها را! شود. مرغ یا تخم مرغ. فرقی نمیکند. این درس اول "پیکار" بود. درس دوم:

۲- مناسبات تولیدی

هنگامیکه یک نوآموز، درس اقتصاد سیاسی میخواند یا و یاد میدهند که مناسبات اجتماعی هر جامعه را مناسبات تولیدی آن تعیین میکند. با و میگویند مناسبات تولیدی پایه اضافی مناسبات روبنایی را میگویند: "مناسبات اجتماعی". با و میگویند مناسبات انسان - شیی - انسان را در رابطه تولید، به اضافی مناسباتی که بین انسانها تحت تاثیر عوامل روبنایی بوجود میآید، جمعا مناسبات اجتماعی نام میگذارند. اما اینها همه در پرتو "انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم به شرایط جامعه ایران" دگرگون شده و معلوم شده است که امام امت درست میگوید! امام امت، همانطور که میدانیم معتقد است که میتوانست توسط یک عامل روبنایی - اسلام مکتبی - مناسبات تولیدی جامعه را عوض کند (ایران دیگر سرمایه داری نباشد...) و این همانطور که میدانیم ایرادی بر امام امت نیست. امام و هر مسلمان مکتبی راستینی که به منشاء غیبی معتقد باشد به صراحت میگوید که منشاء همه امور از بالاست. از خداست. اوست که همه چیز را صین میکند. خداست که مذهب را میآفریند و مذهب است که جامعه را بسازد معینی که خدا میخواهد هدایت میکند.

و اینرا نیز میدانیم که کلامیکه بای مارکسیسم درباره ی هگل که او نیز چنین می اندیشید چه گفته اند. "دنیا را روی سرش می ایستاند...". اما در زیر مشاهده میکنیم که جهانی که یکبار روی پایش برگردانده شد، با یک معلق شگفت انگیز تاریخی - و در روز روشن - بهمت رفتاری "پیکار" مجدداً به اصل خود بر میگردد و گریه ی مرتضی علی نه بسا چهار دست و پا، که با مخ بزمن میخورد. به این بذله گیری توجه کنید:

"تغییرات بورژوازی و ضد انقلابی در روبنای جامعه ی سوسیالیستی، سرعت در زیر بنا تاثیر گذاشته و ماهیت زیر بنا را تابعی از ماهیت خود میسازد."

("پیکار" ۶۵- تاکیدها از ماست)

در ابتدا تصور میکنیم لغزش قلمی در کسار بوده است. نمیتوان تصور کرد کسه در روز روشن عده ای تا این حد قاطعی کرده باشند. "زیر بنا تابع روبناست"! اگر در عالم مارکسیسم کفری وجود داشته باشد جز ایمن نیست. و باور کنید که ما سعی کردیم این درافشانی را ندیده بگیریم ولی با کمسالی تعجب مجدداً در پیکار ۷۵ دیدیم که در تحلیل از انقلاب فرهنگی چین نوشته شده است که:

"انقلابی بود علیه روبزیونیسم ((ما فوق سودا مبریا لیستی؟!)) و بوروکراتیسم... این انقلاب در پی آن بود تا بنا را متحول ساخته و تولید را رشد دهد...". (تاکیدها از ماست)

و اینجا بود که کلید فهم "اندیشه ی پیکار" که چیزی جز همان "انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم به شرایط جامعه ی ایران" نیست به دست ما افتاد. و اینرا فهمیدیم کسه "پیکار" ۶۵ هم به خطا نرفته بود و حرفها یکی از اصول اساسی مکتب رفقا را بیسار داشته بود.

مشاهده میکنید که دشوار است بطور جدی جدل کرد. با کس و کسانیکه که از اساس زیر هر آموزش مارکسیستی میزنند چه میتوان گفت؟ با کمونیستهایی که زیر بنا را تابع روبنا میدانند و آنقدر هم حق بجانب هستند که مخالفین را "همزبان امپریالیستها" میخوانند چگونه میتوان جدی سخن گفت؟ ما فکر میکردیم رفقا استالینیست هستند، بسا استالین ایراد میگرفتیم که در تبعیت روبنای از زیر بنا به افراط غلتیده و فکر میکردند زیر بنا که درست شد روبنا خود بخود درست میشود، اما اکنون با کمانی مواجهیم کسه استالین را آموزگار خود میدانند ولی مدعی هستند روبنا را که درست کنی زیر بنا خودو درست میشود. بیچاره استالین آموزگار بسا

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان! انقلابی را بپذیرید

دارند شوکیا شوکیا "سنگر" او را قتل می‌کنند! در اینجا دیگر حتی مناسبات تولید آنچنانی و تبعیت از روبنا (!) هم قضیه را توضیح نمی‌دهند. "فرمت طلبیا" در حزب رخنه می‌کنند و "آهسته آهسته و گام به گام سنگر پرولتاریا را فتح می‌کنند". تئوری توطئه؟! بدون تردید این تئوری روی تئوری کودتا در جا معی سوسیالیستی را سفید کرده است. بیایید جمع‌بندی "پیکار" ۲۹ را با هم بخوانیم:

"... رویزیونیسم خروشی در حزب بلشویک پایه گرفت و رشد یافت و بالاخره پس از مرگ رفیق استالین بر حزب شوروی غالب شد. ... ما در اینجا فرمت و امکان آنرا نداریم که به بررسی عمیق تحولات شوروی بپردازیم (این را ما دیگر کاملاً فهمیده‌ایم!) ولی بطور خلاصه باید بگوئیم که با غلبه رویزیونیسم خروشی و تداوم و تعمیق آن توسط باند رویزیونیستی پرژوف خاشن، ... شوروی عملاً به یک کشور امپریالیستی در عرصه جهانی عرق اندام می‌نماید."

و برای انبساط خاطر خوانندگان یسار آوری می‌کنیم که من حزب المجرب حلت به‌الندامه نه تنها پرولتاریای شوروی بنظر "پیکار" اینقدر خنگی کرد، بلکه پرولتاریای چین هم از تجربه‌ها نیا موقت:

"تا آنجا که بعد از مرگ رفیق ماشو، باند تنگ شیا شوپینگ - هوا کوفت که در درون حزب لاتنه کرده بودند، قدرت را قبضه کرده و به برکوب کمونیستها پرداختند...."

"بعد از مرگ رفیق ماشو، رهبر کمیسر خلق چین، و بعد از تصفیه حامیین مشی مارکسیستی از حزب، دارودسته فدائینقلابی تنگ هوا بر حزب کمونیست چین حاکم شده و این کشور را به راه سرمایه‌داری گشاده است...."

"رویزیونیستهای مرند، حزب کمونیست

آقایان

این شاگردانش. رفقا! یکاش لااقل سلسل استالینیست بردید... یکی از معلمان شما، رفیق ماشو، بگفته‌ی خودتان شهادت پروروازی و پرولتاریا را نمی‌دانست. شما هم جای زیر بنا و روبنا را عوض کردید. شما بگوئید، مارکسیسم با شما چه دشمنی کرده بود که اینگونه کمر به قتل آن بسته‌اید. اگر بخود رحم نمی‌کنید، به هواداران خود رحم کنید. جنبش کمونیستی ایران گناه نکرده است که دست حزب شده، فدائیان "اکثریت" و شما تبدیل به آن چیزی شود که بگفته‌ی انقلاب مارکس را از (اینگونه) مارکسیسم بیزار می‌کرد.

۳- ماهیت دولت و جامعه

در مورد مشاء ریپاداش رویزیونیسم و نیز وادی روبنا و زیربنا نظرات "پیکار" را بررسی کردیم. حال باین امر می‌پردازیم که مطابق این احکام پیکار:

"دست‌بالا! انقلاب رویزیونیسم خروشی بر حزب و دولت شوروی و تحولات فساد انقلابی در روبنای این جامعه، زیر بنای جامعه کاملاً متاثر شده و بسرا راه سرمایه‌داری جهت گیری می‌کند...."

(پیکار ۲۹)

ما با این از "پیکار" آموخته‌ایم که رویزیونیسم چگونه پیدا می‌شود اما با اینهمه در چه جهت می‌گردد؟ چگونه می‌شود که این رویزیونیسم که عرفاً بطلانی که "پیکار" گفته در درون حزب پیدا شد، چگونه تبدیل به جریان دلف می‌شود و دولت را هم قبضه می‌کند؟ توضیحاتی که من با بیم از این دست است:

"... این است که عناصر فراتر از سب و رویزیونیست دولت لوی مارکسیسم در درون احزاب کمونیست نفوذ پیدا کرده، از درون آهسته آهسته و گام به گام سنگر پرولتاریا را تصفیه کرده و آنرا فتح می‌کنند...." (پیکار ۲۹)

درین است که گفته شود که وی بر این "پرولتاریا" دولت را در دست داشت، حزب را در دست داشت، جامعه را سوسیالیستی کرده بود، اما شهید که عدوان "فرمت طلب"

انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا

قسمت اول:

زمینه تاریخی

پایان جنگ طرح "ویتنامی کردن" جنگ را ارائه داد. طبق این طرح او از یکسو با بازگرداندن تدریجی نیروی ۵۰۰ هزار نفری نظامی آمریکا از ویتنام امیدداشت نارضایتی وسیع مردم را که در حرکت‌های مختلف اعتراضی چون راهپیمایی‌های عظیم ضدجنگ خود را نشان میداد، کاهش داده و از دیگر سو با ایجاد یک نیروی یک میلیونی برای ارتش ویتنام و با بمباران کردن هندوچین از افتتاح بخاک مالیده شدن بوزهای امپریالیسم آمریکا توسط خلقي کوچک ولی مصمم جلوگیری کند و سازشی "محترمانه" را برانقلابیون ویتنام تحمیل نماید. از آنجا که کاندیدای لیبرال ضد جنگ حزب دمکرات "مک‌گساورن" و برنامه‌های پوپولیستی او حتی برای جناح مرفی انحصارات امپریالیستی بیش از حسد "چپ" بنظر می‌رسید، علیرغم نارضایتی توده‌ای از نیکسون بخاطر ادامه‌ی جنگ، قدرت تبلیغاتی انحصارات صنعتی - نظامی و نفتی با ارائه‌ی تصویری رادیکال از مک‌گاورن توانست بخش وسیعی از توده‌های از نظر فکری خرده‌بورژوا را از او برماند و سبب شود که نیکسون با اکثریت قاطع آراء مردم مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب گردد.

مقارن با این جریان‌ات و با استفاده از امکانات تبلیغی وسیع و نیز حضور نماینده‌ی خود بر مسند ریاست جمهوری، کمپانیهای نفتی به تبلیغات وسیعی در مورد کمبود انرژی دست زدند تا آنرا بهانه‌ی افزایش قیمت انرژی قرار دهند و هم زمان با آن کوشیدند تا هر چه بیشتر منابع مختلف انرژی را تحت کنترل خود در آورند. کمپانیهای نفتی در این سیاست از پشتیبانی انحصارات صنعتی - نظامی برخوردار بودند.

چه عواملی باعث روی کار آمدن رونالد ریگان و شکست جیمی کارتر شد؟ آیا لبخند معروف کارتر دیگر برای مردم آمریکا دلچسب نبود و چهره‌ی ریگان هنرپیشه‌ی فیلمهای وسترن بیشتر جلب نظر میکرد؟ و یا اینکه صرفاً مناظره‌ی تلویزیونی روزهای آخر نظر رای دهندگان را تغییر داده و دزسیمای جنگ طلبی که آرماده است در هر گوشه‌ی جهان شعله‌ی جنگی بی‌فروزد، چهره‌ی نورانی مردی صلح جو را که در هاله‌ای از تقدیس احاطه شده به آنان نشان داد؟

واقعیت این است که گرچه حتی لبخند یک کاندیدا در جریان انتخابات بی تاثیر نیست ولی مهمترین عامل در انتخاب یا عدم انتخاب یک کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا، تناسب قوای اقتصادی - اجتماعی در مقطع زمانی است که انتخابات ریاست جمهوری صورت میگیرد.

برای بررسی خطوط اساسی جریان‌اتی که به انتخاب ریگان (بخصوص با چنین اختلاف چشمگیر در میزان آراء در مقایسه با کارتر) به ریاست جمهوری نیرومندترین کشور سرمایه‌داری جهان و سرکرده‌ی امپریالیسم جهانی منجر شده لازم است مساله را در بعد تاریخی آن بررسی کنیم. برای چنین بررسی نظری هر چند به اختصار به و تابع دهه‌ی اخیر میافکنیم.

قبل از آغاز دهه‌ی هفتاد (۱۹۷۰ میلادی) و به دنبال شکوفایی اقتصادی سالهای ۶۰ شکست امپریالیسم آمریکا در جنگ ویتنام آشکار شده بود. نارضایتی توده‌های وسیع مردم از ادامه جنگ باعث شد که رئیس‌جمهور جانسون نتواند کاندیدا توری حزب خود را در انتخابات سال ۶۸ بدست آورد. نیکسون که نمایندگی جناح نفتی انحصارات امپریالیستی را داشت، با پشتیبانی مجتمع صنعتی - نظامی روی کار آمد و بجای

رهبرانسی چون لومومبا و کاسترو بوده است. اعتقاد توده‌ی مردم آمریکا به سیستم سرمایه‌داری مسلط بر زندگی آنها به حداقل رسید گو اینکه راه‌حلی برای رهایی از آن نمی‌دیدند.

بحران اقتصادی رکودی سالهای ۷۴-۷۵، بحران سیاسی رژیم حاکم، ناراضی‌توده‌های وسیع مردم آمریکا از ادامه‌ی جنگ ویتنام و مهمتر از همه مبارزات قهرمانانه‌ی زحمتکشان ویتنام به رهبری حزب کمونیست و رهبرانسی چون هوشی مین و بالاخره همبستگی بین‌المللی سبب شکست اقتصاد آمیز و خروج آمریکا از ویتنام در آوریل ۱۹۷۵ شد. باین ترتیب امپریالیسم آمریکا که ویتنام را بمورت لایرا - توار مقابله با نهضت‌های آزادیبخش در آورده بود علیرغم کشتن و معلول و مجروح کردن میلیون‌ها هندوچینی، سوزاندن جنگلهای هندو چین و از بین بردن مواد غذایی، مسموم کردن آب آشامیدنی مردم و از بین بردن خانه‌ها و آشیانه‌ی توده‌های زحمتکش در این آزمایش با عدم موفقیت روبرو گردید و همه‌ی جهان‌نیسان و از جمله مردم آمریکا ناظر بودند که چگونه با وجود مصرف کردن صدوسی میلیارد دلار و دادن بیش از چهل و شش هزار کشته و صدها هزار معلول، خلقی کوچک و مصمم پشت عظیمترین قدرت امپریالیستی جهان را بخاک رسانند. گرچه فساد و کوشید با قدرت نمایی نظامی در قفسه‌ی مایا گوش در کامبوج آبروی رفته را بقیامت از دست دادن ۲۸ سرباز آمریکایی و وارد آوردن خسارت جانی و مالی مردم برکامبوج، دوباره بدست آورد ولی زخم جنگ ویتنام برای مردم آمریکا و جهان عمیقتر از آن بود که با این ماجراجویی فوراً بهبود یابد. باین ترتیب تاثیر روانی شکست ویتنام، شکسته شدن تصورات مردم درباره‌ی اختلافات رژیم سرمایه‌داری آمریکا با جریان‌های چپ و اقتصاد و اثرگیت و اقدامات "افبی‌ای" و "سیا" و تنزل سطح زندگی مردم آمریکا، کلیت جناح حاکم را در موضع دفاعی قرار داد. علیرغم

تحریم نفت در جریان جنگ ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل زمینه‌ی مناسبی برای افزایش قیمت نفت به چندین برابر و ازدیاد تصاعدی ثروت کمپانیهای نفتی فراهم آورد. در عین حال این امر با توجه به وابستگی شدید اروپا و ژاپن به نفت خاورمیانه و اینکه اغلب این قدرتهای امپریالیستی خود از نظر انرژی مستقل نبودند، به تثبیت هژمونیسی امپریالیسم آمریکا و بهبود نسبی موقعیت دلار منجر گردید.

نشان شدیدی که این افزایش قیمت نفت به کمپانیهای انحصارات غیرنظامی - غیرنفتی وارد کرد، عزم آنها را جزم کرد که به مقابله با این سلطه‌طلبی کمپانیهای نظامی - نفتی بپردازند و از آنجا که توده‌های وسیعی از مردم که سطح زندگی پائینی داشتند و نیز اقشار متوسط بخصوص فشار افزایش قیمت انرژی را بیش از هر بخش دیگر جامعه حس میکردند، موقعیت مناسبی برای افشای فساد و زیاده رویهای جناح حاکم بوجود آمد. هر چه دیگرافتخاج و اثرگیت دست پخت نیکسون و اعوان و انصارش بیشتر بهم زده میشد بوی تعفن آن بیشتر بر میخاست و در کنار آن ماجرای رشوه‌خواری اگنیو معاون رئیس‌جمهوری، وی را وادار به استعفا کرد. در واقع نیکسون کوشید او و بسیاری دیگر را سپر بلایی برای حفظ خود و سلطه‌ی اعتبار رژیم سرمایه‌داری گرداند ولی این کوششها به نتیجه نرسید و سرانجام در اوت ۱۹۷۴ نیکسون مجبور به استعفا گردید و معاون جدید او جerald فورد که نماینده‌ی مجتمع صنعتی - نظامی است به ریاست جمهوری رسید. افتخاحات سیستم به اینجا خاتمه نیافت و بسیاری از قانون شکنیها و جنایات "افبی‌ای" و "سیا" چه در آمریکا و چه در سطح جهانی از پرده بیرون افتاد. همه‌ی جهان‌نیسان و از جمله مردم آمریکا مطلع شدند که "رهبر جهان آزاد" مشغول روی کار آوردن رژیمهای دیکتاتوری فاشیستی، کشتار میلیون‌ها نفر و توطئه برای قتل

مالیات از اشتراکاتی بود که توده‌های وسیعی از مردم هنگام انتخابات کارتر از ریاست جمهوری داشتند.

انحصارات صنعتی - نظامی و نفتی در مقابل اقداماتی که منافع عظیم آنها را محدود میکرد مقاومت کردند و ناتوانی حکومت کارتر در حل بحران تورمی رکودی با گذشت زمان بیشتر میشد. مبارزه با تورم رکود را تشدید میکرد و مقابله با رکود تورم را افزایش میداد. دولت و سرمایه‌داران رسماً اعلام میکردند که مسردم روزهای خوش گذشته را باید فراموش کرده کمتر مصرف کنند. بخصوص بخش بزرگی از طبقه کارگر آمریکا که در اثر مبارزات یک قرن خرد و شکوفایی سرمایه‌داری آمریکا در سالهای ۶۰ رفاه نسبی بدست آورده بود، شدیداً تحت فشار بود. دیگر بایستی کمتر گوشت میخورد، حرارت خانه‌اش را پائین می‌آورد و روزهای آخر هفته را بجای رفتن به مسافرتها کوتاه با اتومبیل، در خانه می‌گذراند. مهمتر از همه اینکه امنیت شغلی کارگران بیش از هر وقت مورد تهدید قرار گرفت، از آنها خواسته میشد که برای حفظ کار خود از مزایایی که در اثر مبارزات طولانی بدست آورده بودند صرف نظر کنند، گاه کم شدن مزد کار خمود را بپذیرند و بارآوری کار خود را افزایش دهند و این همه در شرایطی بود که تورم بسیار می‌کرد.

در چنین اوضاع و احوالی انحصارات نفتی و نظامی و جنبه واجب مواضع از دست رفته‌ی سیاسی را در موقعیتهای مختلف دوباره بدست آورده، تدارک آنها جمعی تازه‌ی اقتصادی را علیه مصرف‌کنندگان میدیدند. سروصداهای شکستن انحصارات نفتی بفراموشی سپرده میشد و به بهانه‌ی تشویق سرمایه‌گذاری در منابع انرژی، کنترل قیمت بنزین و گاز و نفت در آمریکا بتدریج برداشته میشد و برای کمپانیهای نفتی، به زیان مصرف‌کننده‌ی آمریکایی، امکان افزایش سرمایه‌عظیمشان به چند برابر بدست می‌آمد. انحصارات نظامی از جریانانی چون

قدرت برتر و جدیداً افزایش یافته‌ی انحصارات نفتی (انرژی) و انحصارات نظامی که متفقاً سکان کشتی امپریالیزم آمریکا در اواسط امپریالیزم جهانی در دست داشتند، نیاز به چهره‌ی کمتر شناخته شده‌ی وجود داشت که تا اندازه‌ای در داخل آمریکا و در سطح جهانی اعتماد از دست رفته را بکل سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی بازگرداند و در عین حال قدرت سیاسی متعزز جناح مصرفی را که برای نجات خود از فشار رقبا حرکت اعتراضی توده‌ها را دامنه‌ی میزد، به رسمیت شناسد. باین ترتیب در موضع جدید جناح سرمایه‌ی انحصاری غیر نفتی غیر نظامی امکان مییافت همچون گذشته از خوان یغما بزیان تولیدکنندگان و اکثریت عظیم توده‌های مردم بهره‌ای بگیرد.

کارتر، مذهبی، بی آرایش و بدون سابقه‌ی بد مثل نیکسون و اگنیو کاندیدای مناسبی بود که از یکسو آراء توده‌ها را جلب کند و از دیگر سو با سیاست حقوق بشر خود خاطره‌ی ویتنام و جنایات سیا را در جهان از افکار جهانیان بزداید. در واقع کارتر برآیند نیروی قوی انحصارات نفتی و نظامی که در موضع دفاعی قرار داشتند و انحصارات غیرنظامی غیرنفتی که از نظر سیاسی در موضع تهاجمی قرار داشتند بود و ریاست جمهوری او زمینه‌ی تامین بخشی از دست رفته‌ی جناح مغلوب اقتصادی امپریالیزم را که بخصوص از افزایش قیمت نفت ضربه دیده بود، فراهم میکرد.

در چنین شرایط و با چنین چشم اندازی بود که کارتر به ریاست جمهوری آمریکا سال ۱۹۷۶ انتخاب شد. در شرایط بحرانی تورمی رکودی که منجر به انتخاب کارتر شده بود، قولهای او برای ایجاد شغل‌های تازه و از بین بردن تورم، برای توده‌ی مردم خیلی جاذبه داشت. کم کردن بودجه‌ی دانا رو به تزاید جنگی، محدود کردن قدرت انحصارات نفتی و حتی در هم شکستن این انحصارات، جلوگیری از آلوده شدن بیشتر محیط توسط سودجویی سرمایه‌داران بزرگ و از بین بردن بهانه‌های کوچک و بزرگ سرمایه‌داران بزرگ برای فرار از

خوزستان در محبوحه جنگ

و عملکرد هیئت حاکمه

جو ترور و ارباب و اختناق در سراسر خوزستان بطوریکه آبادان و خرمشهر اولین شهرهای سیاسی بودند که فعالیت سیاسی گروه‌ها و سازمان‌های مترقی و انقلابی در آنها از طرف حاکم شرع (آخوند عراقی) ممنوع اعلام شد. این اعمال که از جمله دستاوردهای مهم رژیم جمهوری اسلامی می‌باشند، به اضافه بحران اقتصادی موجود و تورم غیرقابل تحمل ناشی از آن و عدم توانایی رژیم در رفع این بحران، باعث گردید که توهّم "حکومت مستضعفین" و "عدل اسلامی" تا حدود زیادی از بین رفته و چهره واقعی جمهوری اسلامی برای زحمتکشان خوزستان (همانند سایر نقاط ایران) آشکار گردد.

بر یک چنین زمینه‌ای، جنگ ارتجاعی ایران و عراق در منطقه‌ی خوزستان آغاز گردید و نتایج ویی آمده‌ای خاص خود را بجای گذاشته است. اولین نکته‌ای که در مناطق جنگ زده‌ی خوزستان بوضوح به چشم می‌خورد، خروج اکثریت مردم از آن مناطق و عدم توانایی رژیم در بسیج توده‌ها در آنجا می‌باشد. اگر رژیم جمهوری اسلامی در مناطق غیر جنگی تا حدودی موفق به "بسیج" توده‌ها گردیده است، در مناطق جنگ زده‌ی خوزستان (عمدتاً خرمشهر، آبادان، سوسنگرد و اهواز) بخاطر وجود زمینه‌ای که در فوق بیان اشاره شد و علل دیگری که در ذیل بیان می‌پیرودا رژیم کوچکترین موفقیتی در "بسیج" زحمتکشان خوزستان نداشته است. و آن عده از مردم نیز که هنوز در شهرهای آبادان و اهواز باقی‌مانده‌اند نه بخاطر دفاع از "اسلام عزیز"، "جمهوری اسلامی" و یا بسیج شده از طرف ارگانهای رژیم، بلکه عمدتاً از روی اجبار

حمله‌ی عراق به منطقه‌ی خوزستان در شرایطی بوقوع پیوست که رژیم جمهوری اسلامی، استاضدارد سابق خوزستان و فرماندهی سابق نیروی دریایی، تیسدار آریا مهری سیداحمدی به همراه آخوندهای تازه به قدرت رسیده، و دیگر عمال رژیم، کارنامه‌ای قطور از جنایات خود در منطقه بجا گذاشته بودند. کارنامه‌ای که صفحات شگین آن دربرگیرنده‌ی کشتار زحمتکشان خلق عرب خرمشهر و خرمشهر ۱۳۵ به بیانیسه "خلع ساج" سازمانهای سیاسی، اعدام تعداد زیادی از زحمتکشان خلق عرب به اتهامات واهی "شرک" در انفجار لوله‌های نفت و بمب‌گذاری در شهرها، دستگیری و زندانی نمودن گردانندگان اعتصابات کارگری (قبل از انقلاب) شرکت نفت در خوزستان، ضرب و شتم و زندانی نمودن کارگران و در پیله‌های بیکار، به گلوله بستن نظامات بیکاران در اندیشه‌ی اعدام کارگران بیکار شهر درود بهرم "کارخواستن" و ... می‌باشد. پس از استعفای مدتی جلاله جمهوری اسلامی، غرضی لومین و دیگر آخوندها و اعوان و انصارشان این وظیفه را بعهده گرفتند و الحاق که آنها نیز از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. کشتار و تیراندازی و مغرل و اردان دانشجویان دانشگاه اهواز در جریان "انقلاب فرهنگی" بدستور آخوند جنتی (مام جمعه‌ی اهواز و نماینده‌ی آقای خمینی در شورای نمایان که بعداً بخاطر جلوگیری از فوران خشم مردم به قم احضار شد)، حمله به مدارس، خاواده‌های شهیدای آتش سوزی سینما رکس در محل دارایی آبادان و ضرب و شتم آنان، اخراج کارگران و کارمندان انقلابی و مترقی از شرکت نفت، آتش سوزش و پرورش و سایر ادارات دولتی و بالاخره ایجاد

در این مناطق بسر میبرند. باین ترتیب که بخشی از این افراد برای از دست دادن کار یا شغل خود مجبور به ماندن در این مناطق میباشند. (غریزی استاندار خوزستان طی اطلاعیه‌ای به تمام کارکنان و کارمندان دولت گفته است که در صورت عدم حضور در محل کار خود اخراج و طبق قوانین زمان جنگ با آنها رفتار میشود با بخشنامه‌ی مشابهی نیز از طرف شرکت نفت در مورد کارکنان آن شرکت صادر گردیده است.) بخش دیگری از مردم که در این شهرها باقی مانده اند از جمله زحمتکشانی (عمده‌ها از خلق عرب) هستند که بخاطر فقر بسیار شدید و نداشتن هیچگونه امکانات اولیه، قادر به ترک مناطق مسکونی خود نبوده و بلبار در آنجا باقی مانده اند.

علل نماندن در پناهنده‌ها

از مهمترین نکاتی که در پیوسته و سازماندهی توده‌ها همواره باید در مد نظر باشد، اعتماد به آنان، واگذار نمودن کارها به دست خودشان، شرکت مستقیم آنها در تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات، مطرح نمودن حقایق با آنها و درایت و کاردانی بسیج کنندگان است. این درایت و کاردانی در آنجا ظاهر میگردد که بسیج کنندگان آنچنان عمل نمایند که توده‌ها به آنان اعتماد نموده، رهنمودها و بیشک را به کار برند. تنها در این صورت است که میتوان به بسیج واقعی توده‌ها پرداخت. و اما شیوه‌ی "بسیج" رژیم جمهوری در مناطق جنگ زده:

سخن گفتن از درایت و کاردانی رژیم جمهوری اسلامی، از باب وقت است. زیرا عملکرد رژیم در ۲۲ ماه گذشته بیانگر درجه‌ی درایت و کاردانی آنان است. اما بهر حال اشاره نمودن به گوشه‌هایی از آن زیاده نخواهد بود. هندامیکه خرمشهر مورد حمله‌ی ارتش فاشیستی عراق قرار گرفت بر همگان واضح و آشکار بود که ششای بعدی آبادان خواهد بود. اما رژیم جمهوری اسلامی کوچکترین اقدامی جهت سازماندهی توده‌ها به منظور دفاع

از آبادان و یا اعزام نیروهای کمکی به آنجا ننمود تا اینکه آبادان نیز مورد هجوم قرار گرفت و آنگاه رژیم تازه بفکر بسیج توده‌ها و اعزام نیروهای کمکی افتاد که دیگر کنار از کار گذشته بود. جالب اینجاست که این امر در زمانی اتفاق میافتد که رئیس جمهور منتخب مردم اظهار میدارد که "ما انتظار چنین حمله‌ای را از طرف رژیم عراق داشتیم." با وجود این رژیم هنوز هیچگونه اقدام جدی بمنظور جلوگیری از تکرار این امر در مورد دیگر شهرهای خوزستان که احتمالاً مورد هجوم قرار خواهند گرفت بعمل نیآورده است. این از درایت و کاردانی رژیم جمهوری اسلامی.

و اما گفتن حقیقت بمردم: تبلیغات سراسری دروغ جمهوری اسلامی در مورد اوضاع جنگ جلوه‌ی دیگری از "بازگویی حقیقت" به مردم است. از زمانیکه توده‌های خرمشهر، آبادان و اهواز زیر گلوله باران ارتش فاشیستی عراق قرار داشته (و دارند)، رژیم در رسانه‌های گروهی خود دم از عقب‌رائش نیروهای عراقی میزند و این امر چنان خلاف واقع بوده که اگر هنوز ذره‌ای اعتماد نسبت به جمهوری اسلامی در توده‌ها وجود داشت، با این عمل خود بخود از بین رفت. و باز در همین رابطه مسأله‌ی ارسال کمکهای جمع‌آوری شده از مناطق غیر جنگی به مناطق جنگ زده است. این کمکها فقط در رادیو و تلویزیون است که به مناطق جنگی ارسال میگردد و نه در واقعیت. به عبارت دیگر کمک بمردم مناطق جنگ زده در خوزستان فقط از جنبه‌ی تبلیغاتی برای رژیم جمهوری اسلامی حائز اهمیت است و نه ارسال واقعی این کمکها. مثلاً در آبادان آن دسته از مردم که مجبور به ماندن در شهر بوده و خانه و کاشانه‌ی خود را از دست داده اند، در مساجد شیعه را بر روی مقوایی به صبح میرسانند!! و معلوم نیست پشوه‌ساز ارسالی اگر به آبادان نرود به کجا بایستد ارسال گردد؟

اعتماد به توده‌ها و واگذاری کارها به دست خود آنان: رژیم بخاطر ترس و وحشت

که از درگیر شدن واقعی توده‌ها در انجسام کارها دارد، فقط تحت رهبری ارگانهای خود حاضر به همکاری با توده‌ها میباشد و در غیر اینصورت هرگونه اقدامی که از طرف خود توده‌ها بعمل آید را سرکوب مینماید. مثلاً در آبادان، نگهبانی در محله‌های مختلف شهر از طرف ساکنان فقط در صورتی مجاز خواهد بود که ساکنان محله کارت سپاه پاسداران یا کمیته‌ها را داشته باشند و یا در اهواز هنگامیکه تعدادی از پزشکان اعلام نمودند که مرکزی برای کمکهای اولیه دایر نموده‌اند، بلافاصله ابتدا تلفن این مرکز قطع گردیده و سپس افرادی که مبادرت باین عمل نموده بودند را دستگیر ساختند. و از همه مهمتر اینکه علیرغم هیاهوی زیاد رژیم در مورد توزیع اسلحه در بین مردم بمنظور دفاع از شهرهای جنگ‌زده آبادان و اهواز اسلحه در بین مردم توزیع نگردیده و اگر هم در مواردی این کار انجام گرفته اسلحه فقط به کسانی داده شده است که از طرف کمیته‌های محل و سپاه پاسداران معرفی گردند. وقتی تانکهای عراقی برای اولین بار وارد خرمشهر میشدند، رادیوی آبادان از مردم بی دفاع میخواست تا با کندن خندق بر سر راه و گذاشتن چسب یا میله‌ای آهنی لای زنجیر چرخ تانکهای عراقی از ورود آنها به شهر جلوگیری نمایند. و خود این مساله نشان داد که رژیم تا چه حد از مسلح کردن مردم وحشت دارد.

خلق عرب و جنگ ایران و عراق

سرکوب وحشیانه‌ی خلق عرب در زمان رژیم شاه و سپس توسط رژیم جمهوری اسلامی در خوزستان زمینه‌ای مساعد بوجود آورده است که تبلیغات فریبکارانه‌ی رژیم ارتجاعی عراق تا حدودی موثر افتاده و عده‌ای از عناصر ناآگاه خلق عرب (که بخاطر روابط عشیره‌ای تحت نفوذ شیوخ مرتجع و وابسته‌ی عرب هستند) تمایلات مساعدی نسبت به رژیم عراق داشته و این رژیم را ناجی خود بدانند.

اما خلق عرب که چه در گذشته و چه در

حال از جنایات و خیانت‌های این رژیم نسبت بخود آگاه است هرگز فریب دغلکاریها - یشر را نخواهد خورد. خلق عرب ایران فراموش نکرده است که پس از امضاء توافقنامه‌ی سال ۱۹۷۵ بین رژیم شاه و رژیم عراق، این رژیم چگونه مبارزین خلق عرب ایران را دستگیر و به زندان انداخت و حتی آن دسته از مبارزینی که موفق به فرار شده بودند را غیابا محاکمه و محکوم نمود. اگر این جنایات رژیم عراق مربوط به گذشته است، گلوله‌باران خرمشهر که اکثریت ساکنان آنرا زحمتکشان خلق عرب تشکیل میدهند و مناطق عرب‌نشین اهواز نظیر لشکرآباد، کسوت عبدالله و ... و همچنین مناطق عرب‌نشین آبادان در جنگ کنونی، بوضوح دروغین بودن تبلیغات مزورانه‌ی رژیم عراق مبنی بر "آزاد ساختن عربستان" را نشان میدهد. اما اگر تعدادی از عناصر ناآگاه خلق عرب در کنار ارتش عراق قرار گرفته‌اند، نه بعلت خیانت است پیشگی ذاتی آنان بوده، بلکه این اعمال سرکوبگرانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی است که آنان را به جانبداری از رژیم عراق سوق داده است. بهر حال، در مناطق عرب‌نشین که از طرف ارتش عراق گلوله‌باران شده‌اند خلق عرب خود تصمیم به ایستادگی در مقابل ارتش عراق گرفته است و این امر نه بخاطر دفاع از جمهوری اسلامی بلکه برای دفاع از زندگی و مایملک ناچیزشان میباشد.

نیروهای چپ در بین خلق عرب نفوذ چندانی نداشته و در تشتت کامل بسر میبرند و عملاً نمیتوانند نقش مهمی در مبارزات خلق عرب ایفا نمایند. از طرف دیگر این نیروها توسط رژیم جمهوری اسلامی شدیداً سرکوب گردیده و دارای تشکلهای ابتدایی میباشند. علاوه بر این بخش مهمی از نیروهای چپ در بین خلق عرب راهوآداران "اکثریت" تشکیل داده که مواضع انحرافی این سازمان آنان را به کجراه کشانیده است.



وضع نیروهای چپ در نوزستان

همانطور که در فوق بدان اشاره شد، ارگانهای رژیم هرگونه فعالیت (حتبی از جانب زده ها) را اگر تحت نظر آنان انجام نگیرد ممنوع و در صورت لزوم سرکوب میشوند. بر واضح است که اگر این فعالیت از جانب نیروهای چپ انجام گیرد چه سرنوشتی در انتظار آنان خواهد بود. از طرف دیگر سازمانهای چپ بخاطر مواضع گوناگون و انحرافیشان در مورد جنگ گفتمانی عملاً خسود و هواداران شان را از هرگونه فعالیت قابیل توجیهی محروم ساخته اند. دو سازمان عمده چپ ایران، یعنی "فدائیان اکثریت" و "پیکار" با مواضع انحرافی خود امکان هرگونه فعالیت مستقل، موثر و گسترده از طسرف نیروهای چپ در مناطق جنگ زده را از بین برده اند. "فدائیان اکثریت" با اعلام دفاع از جمهوری اسلامی عملاً در کنار پاسداران قرار گرفته و "پیکار" نیز با شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و تقلیل فعالیت کمونیستها در حد افشاکری ماهیت جنگ از آغاز جنگ و از زمانیکه هنوز زده ها مناطق جنگ زده را ترک نکرده بودند و امکان بسیج آنها کم و بیش موجود بود، اشعار و هاداران خود را بسبب انفعال کشانیده است. این عوامل یعنی سرکوب رژیم و تشکیات نیروهای چپ، باعث گردید که در مواردی نیز که دیگر سازمانها مبادرت به ایجاد ستادهای مقاومت و امداد نموده بودند، مورد هجوم و ضرب و شتم پاسداران قرار گرفته و از کار آنان جلوگیری شود. پس از اینکه برپایی اینگونه ستادهای مشترک از بین رفت نیروهای چپ هر یک بغراخور حال خویش با شرکت در شوراهای محلی و فعالیتهایی از این قبیل در سطح محدودی به فعالیت پرداخته اند. اما واقعیت اینست که نیروهای چپ عملاً در مناطق جنگ زده حضور محسوسی نداشته اند چه

رسد به اینکه در آن مناطق با فعالیت خود تا شیری بر جویانات بگذارند.

بهر حال، یکی از نتایج جنگ آواره شدن ساکنین شهرهای خرمشهر، آبادان و اهواز میباشد. این افراد که از نزدیک با وضعیت و عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در مناطق جنگ زده آشنایی دارند برای رژیم بسیار خطرناک میباشند. زیرا بخاطر وضع نامامسان آنان در نتیجهی جنگ از یکطرف میتوانند تاثیر زیادی بر مردم دیگر مناطق گذاشته و آنان را از وضعیت مناطق جنگ زده آگاه ساخته و از طرف دیگر این بتانسیل را در خسود دارند که سریعاً به خیل ناراضیان رژیم بپیوندند و در آینده بر مشکلات رژیم بیفزایند. و از همین روست که در شیراز و امشهان و... مورد ضرب و شتم قرار گرفته و میگیرند. بهر حال، بخش مهمی از آوارگیان شهرهای جنگ زده در مسجد سلیمان و رامهرمز سکنی گزیده اند. این عده را بیشتر زحمتمکشان تشکیل میدهند که امکانات سفر به شهرهای بزرگ را ندارند. آوارگان جنگ در این دو شهر بر خلاف دیگر مناطق مورد ضرب و شتم قرار نگرفته، اما بخاطر محدود بودن امکانات رفاهی در این دو شهر هم اکنون با مشکلاتی از قبیل مسکن، تهیهی لوازم زندگی و شست نام فرزندان خود در مدارس و... روبه رو هستند که بخاطر موقتی دانستن وضعیت خسود از ابراز ناراحتی خودداری مینمایند. اما با گذشت زمان بناچار بسبب اعتراض گشوده و مشکلاتی برای رژیم جمهوری اسلامی ایجاد خواهند نمود. بهمین علت است که رژیم از هم اکنون فعالیتهای سیاسی را در این شهرها و شهرهای دیگر شدیداً سرکوب کرده و اجازه هیچگونه فعالیت را به نیروهای سیاسی نمیدهند. اما این وظیفهی کلیدی نیروهای

بقیه صفحه

بوقرار باد اتحاد ز حمتکشان ایران و عراق علیه

جنگ و تحار

چند پاسخ

رفیق غلی

در مورد ایرادات شو به شمار "برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دیگر باید" توضیحات زیر را ضروری میبینیم:

۱- معنای واژه‌ها قراردادی است. وقتی میگوئیم کارگر معنای خاصی را از آن مستفاد میکنیم و نه هر فردی که کار میکند. اگر مسأله‌ای اخیر مورد نظر بود (همانطور که آقای خمینی هم اظهار داشت) سرمایه‌داران هم "کارگر" خطاب میشوند چون "کار" میکنند. در مورد واژه‌ی زحمتکشان نیز همین مادی است. با این تفاهات که زحمتکشان علاوه بر کارگران (که نیروی کار خود را میفروشند) شامل اقشار پائین خرده‌بورژوازی و اصناف نیز میشود. شاگرد صنف بمعنای واقعی کلمه پرولتر (با مشخصاتی که برای پرولتر می‌شماریم) نیست ولی زحمتکش هست و خواستهای واقعی او - علیرغم آنکه خود او چه می‌پندارد - در بخش مهمی منطبق بر خواستهای پرولتاریاست. عناوین بخشهای مهمی از پرولتاریا نیز در جامعه سرمایه‌داری بخواست یا آرزو - همان واقعی طبقاتی خود و قوف ندارند ولی این امر مانع از آن نیست که کمونیسم را از آرزو پرولتاریا بدانیم.

واژه‌ی زحمتکشان (TOILERS) واژه‌ی جدیدی نیست و همواره در ادبیات کمونیست مسرود استفاده قرار گرفته است و شامل تمام کسانی است که کمتر از محصول کار خود سهم ببرند. یعنی اضافه ارزش و یا اضافه تولید آنها به جیب استثمارگران میرود. بعد از دیگرسر مورد استثمار رند.

۲- ما خرده‌بورژوازی را بطور کلی مرتجع میدانیم و این شامل همه‌ی بخشهای خرده‌بورژوازی است جز بخشی که در تجربه‌ی مبارزاتی و کسب آگاهی از خواسته‌های طبقاتی خود پیرایه و سوسیالیسم را پذیرا شده و زیر پرچم پرولتاریا درآمده باشد. در این زمینه در شماره‌های گذشته‌ی رهاشی توضیحات بیشتری داده‌ایم. "زحمتکشان" نیز شامل همین حکم هستند و آن بخشی که سوسیالیسم را پذیرا شده است و برای آن مبارزه میکند از جهات بسیاری در همان مسیر می‌جنگد که پرولتاریا. البته با توجه باین نکته‌ی اساسی که منشا طبقاتی و مهمتر از آن موضع در پروسه‌ی تولید، شرایط مادی برداشت متفاوت از سوسیالیسم را نسبت به پرولتاریای صنعتی فراهم میکند که در صورت عدم توجه سوسیالیسم خرده‌بورژوازی را جان نشین سوسیالیسم پرولتاریا میکند. سرنوشت انقلابهای شوروی و چین درس مهمی در این زمینه است. بهر حال مراد ما از شعار فسوق طبقات آن بخشی از آلمان واقعی زحمتکشان است که منطبق بر خواستهای طبقه‌ی کارگر است.

۳- سیاست‌های حمله به مذهب و نیروهای مذهبی نیست و در این مورد توجه شده است. معذرا این نکته نیز قابل توجه است که آموزش شده‌های مردم از طریق نشان دادن واقعات کارهایی که تحت لوای مذهب و یا با مذهب صورت می‌گیرد از جمله وظایف کمونیسمهاست و بنا بر این نمیتوان تحت این عنوان کسی توده‌های مردم مذهبی هستند و نباید احساسات آنها را جریحه دار کرد از آنجا که این وظیفه

مطلقا ایا کرد. نه در تئوئال مردم و سکسوت در مورد توهینهای آنان، و نه فرسنگها پیشا پیش مردم و بریدن از آنها. نه خلق گرایشی و عواذ شریبی و نه آواشگاه رديسم و ما جرایسی، مساله در رعایت تعادل و دیدن جنبه های مختلف جنبه است و نه در تکیه بر یک جنبه به قیمت نادیده انگاشتن سایر جوانب. کمونیستها وظیفه دارند که به مردم نشان دهند، و با تکیه بر تجربه و زندگی خود آنها به آنها به آشنایی بیاورند، که با حقایق ذات سنتی آنها در پرتو واقعیات چقدر قاطع مقابله دارد. اگر این کار را کمونیستها به شکلهای پیرویی بیاورند بکنند؟ و اگر امروز شکلهای پیروزی بیاورند بکنند؟

رفیق م.م. به سرفاج ما پیرامون ششسشر کمونیست بودن نیروها اعتراض داشته و آنرا توضیح کلی تصور مینمایند. برای جواب به اعتراض این رفیق ابتدا آن بخش از مقاله را که مورد سؤال رفیق بوده ذکر مینماییم.

"البته تشخیص این امر که کدام نیرو علیرغم فحش اخبارات نظری سیاسی نیروی کمونیستی است کار چندان ساده ای نیست. روابط متعصبانه ای است که بتوان راستای حرکت جریانها را متعصبانه در پروسه تاریخی تغییر سن نمود. لیکن کمونیستی بودن نیروها شرط اساسی است."

همانطور که از متن نوشته پیدا است ما خودته بین کمونیستی بودن نیروها را کار ساده ای ندانسته ایم و برای آن روابط متعددی را لازم شمرده ایم. اما این روابط چیست آیا این روابط صرفا ایدئولوژیک است و تعریف کمونیسم بمثابه علم و پراتیک اجتماعی جنبش طبقه کارگر، مرقا در معیارهای ایدئولوژیک خلاصه میگردد؟ و اگر اینچنین است این معیارهای ایدئولوژیک کدامند؟ مسلم اینست که هر نیرویی جوابی در راستای ایدئولوژیک خود بفرستد پاسخ باین سؤال دارد.

بمنظر ما این ضوابط ایدئولوژیک مشخص نیستند و نه تنها قابل تفسیر و تاویل میباشند بلکه در پراتیک اجتماعی احتمال دگرگونی آنان میرود. از اینرو علیرغم آنکه انحرافات مشخصی در جنبش کمونیستی جهان، و بر اثر پراتیک مبارزاتی امروزه شناخته شده اند و مرزبندی ایدئولوژیک با آن الزامی است، اما این تنها معیار کافی نیست. بمنظر ما علاوه بر این معیار عمومی باید معیار عمومی دیگری را در نظر گرفت داشت که بتوان با توجه به آن کمونیستی بودن یا نبودن نیروها را شناخت. این معیار عمومی (و نه بزعم شما کلی) را ما بلافاصله بعد از ذکر لزوم "ضوابط متعدد" ذکر کرده ایم: "راستای حرکت جریانها مختلف در پروسه تاریخی."

در حقیقت در اینجا تاکید ما بر آنست که نشان دهیم که خط کشی بین نیروهای چپ مرقا بر اساس معیارهای ایدئولوژیک انسان نیست بلکه علاوه بر آن "پراتیک" اجتماعی نیز نقش هوشی را بازی مینماید. قید زمانی نامحدود "پروسه تاریخی" از آنرو در نظر گرفته شده است که در لحظه تعیین اتحاد عمل باید علاوه بر مرزبندی ایدئولوژیک، پراتیک مشخص اجتماعی در آن لحظه را نیز جزو این "ضوابط متعدد" برشمرد. پراتیک اجتماعی تنها رابطه ای است که میتواند مانع از "تفسیر و تاویل" ایدئولوژیک گردد. اینکه این پراتیک چیست آنرا لحظه "اتحاد عمل" تعیین مینماید. از اینرو ملاحظه میکنید که ما برای آغاز این بحث کلی گویی نکرده و معیارهای عمومی خود را مشخص نموده ایم. شاید ذکر مثالی در این مورد بی جهت نباشد. موضع "راه کارگر" تا قبل از جریان جنگ، موضعی نسبتا رادیکال بود. از نقطه نظر مرزبندیهای ایدئولوژیک مرسوم، نیز حدود مواضع روشنی داشت. اما همین "ایدئولوژی" ظاهرا رادیکال در قبال مساله های جنگ رن